

ضد زندگی



۲۵ SHAPES

۲۶ ایران باستان

۲۸ بلال حبشی

۳۰ وقتی آب سر بالا رفت

۳۲ قشم

۳۴ نرمش ذهن

۳۶ المپیک آسیایی

۳۸ تسبیح هسته‌ای

۴۰ سوپ

۲۴ - ۱۷

روز نشاط ... ۱۷

آزمایشگاه علوم کامپیوتر! ... ۱۸

بازگشایی مدارس ... ۱۹

فرد آموز اعدا کسری ... ۲۰

من نق‌دارم ... ۲۱

ناصرالدین شاه که بود؟ ... ۲۲

کدران ... ۲۳

مصبت والدین ... ۲۴



۲ آدم‌ها

۴ پاککن آبی

۶ دو چشم آتشین

۸ ایده داستانی

۱۰ از کیف پول در آوردیم!

۱۲ لحظه‌های شاعرانه

۱۴ تار فولادی

۱۶ فریاد بچه‌های غزه

یادداشت سر دبیر کشف جدید

گوش من نشنیده هرگز در تمام زندگی
خوش‌تر از آوای زنگ آشنای مدرسه
(حسن شیدا)

باز هم روزها چون برگ درختان رنگ
عوض کرد. باز هم دست مهربان
آفریدگار کتاب زندگی‌مان را ورق زد
و فصل زیبای دانش را مقابل دیدگانمان
گشود. پاییز برای همه یادآور مدرسه
است. در مهرماه، مهتاب مهر به آرامی
می‌تابد.

مهر، ماه رسیدن است. رسیدن

شده قبلی به طرزی نوین». در واقع
خلاقیت ابتکار دور شدن از چیزهای
واضح و معمولی یا قطع رابطه با تفکر
عادت است. خلاقیت دوباره نگاه کردن
است. خلاقیت خطر زدن اشتباهات است.
خلاقیت وارد آب‌های عمیق شدن
است، بهتر است بدانیم افراد خلاق به
جزئیات توجه می‌کنند و راه‌های بیشتر
و جدیدتری برای حل مسئله می‌یابند.
مهارت جست‌وجو کردن و به کار بردن
راه‌های جدید زیر مجموعه خلاقیت
هستند. بیایم امسال از مهارت خلاقیت
بیشترین بهره را در حل مسائل درسی
و زندگی ببریم.

هم کلاس‌ها به همدیگر، رسیدن
دست‌های مهر بچه‌ها به کتاب‌های تازه و
به دفترهای سفید. به رنگین کمان مدادها.
ماه رسیدن معلم‌ها به دانش‌آموزان، ماه
رسیدن ما به شما. خیلی خیلی خوشحالیم
دوباره در دست‌های مهربانت جای
گرفته‌ایم. دوست خوب نوجوان، در
روزهای آغازین سال پیشنهاد تازه‌ای
دارم. بیایم امسال با همدیگر پیمان
بندیم تا از مهارت‌های مختلف خوب
استفاده کنیم. یکی از این مهارت‌ها،
مهارت خلاقیت است. در تعریف
ساده، خلاقیت «عبارت است از طی
کردن راهی تازه یا پیمودن یک راه طی

ارتباط با ما.
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره
تلفن ۰۲۱-۸۸۲۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظر را
وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوآموز، رشد نوآموز برای دانش‌آموزان
کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش آموز، رشد برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم
دبستان رشد جوان، رشد برای دانش‌آموزان دوره متوسطه / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) /
رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۳۹۰۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
دکتر سپیده چمن‌آرا، مجید عمیق، علیرضا متولی،
محمدعلی قربانی، محمد رضا حشمتی، سید کمال
شهلولو
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لایلا جلیلی
طراح گرافیک: ندا عظیمی



این آدم‌ها را می‌شناسید؟

علیرضا متولی

آدم‌ها

زندگی یک مسیر اصلی
دارد و هزاران هزار مسیر
فرعی.

اینها هم روزی، هم سن تو بوده‌اند.

اینها چگونه زندگی کرده‌اند که امروز در این موقعیت هستند؟

خیلی از آدم‌ها
می‌خواسته‌اند زود برسند.



خیلی از آدم‌ها وقتی فهمیده‌اند
مسیری که انتخاب کرده‌اند
غلط بوده است، فکر کرده‌اند
راه چاره‌ای جز ادامه دادن همان
مسیر غلط ندارند.



خیلی از آدم‌ها وقتی
فهمیده‌اند مسیر غلط را
رفته‌اند، فوری به مسیر
اصلی برگشته‌اند.



خیلی از آدم‌ها فکر
می‌کرده‌اند که مسیر
درست را می‌روند اما بعدها
فهمیدند راه را عوضی
رفته‌اند.

اما

تعدادی از آدم‌ها هم
از همان ابتدا با شناخت درست
از مسیر، راه درست را انتخاب
کرده‌اند و تا آخر ادامه داده‌اند
تا به هدفشان برسند.



خیلی از آدم‌ها از بیراهه
رفته‌اند و هیچ وقت هم
نفهمیدند که در بیراهه‌اند.

آیا کسی آنها را به این موقعیت رسانده است؟

یا خودشان تصمیم گرفته‌اند؟

پاک کن آبی

حسین امینی پویا

اسلام دین نظافت است. این سخن چندان نیازی به دلیل ندارد. کافی است به دستورالعمل های اسلامی درباره وضوهای واجب و مستحب نگاهی بیندازیم. در طول شبانه روز شستن چند باره قسمت هایی از بدن توصیه شده است که به طور معمول در معرض هوا و آلودگی های مختلف قرار دارد و کامل تر از آن توصیه های اسلامی است برای انجام دادن غسل های واجب و مستحب که با انجام آنها تمام سطح پوست بدن پاک و تمیز می گردد و نیز تأکید بر مسواک زدن و ...

به روشنی می توان دید نظافت کردن از توصیه هایی است که دین ما در قالب مسواک زدن، وضو، غسل های واجب و مستحب، پرهیز از تماس با آلودگی ها و نجاسات، رعایت پاکی و بهداشت در تغذیه و پوشاک و ... به آن تأکید فراوان کرده است.

پیامبر (ص) در حدیثی می فرمایند: «هر اندازه که می توانید خود را پاکیزه سازید به درستی که خداوند اسلام را بر پاکیزگی بنیاد نهاده است.» (میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۹۳)

همان طور که می دانید نظافت

بدن به شکل های

مختلف انجام پذیر

است؛ مثل

شست و شوی

روزانه دست ها

و پاها، اما در این

میان حمام کردن

از اهمیت ویژه ای

برخوردار است؛

زیرا علاوه بر

نظافت عمومی بدن، اثرات

مثبت روانی نیز دارد یعنی در

رفع خستگی و ایجاد آرامش خاطر

نقش بسیاری بازی می کند.

و این همه به دلیل آن است که آب خاصیت

درمانی دارد. باید دانست آب با توجه به حالت ها

و دماهای گوناگونی که دارد در بدن واکنش های فیزیکی

و شیمیایی خاص پدید می آورد؛ برای مثال آب سرد در اصل

محرک و نیروبخش است و دفاع بدن را در مقابل بیماری های

مختلف تقویت می کند، به علاوه در سیستم طبیعی گردش خون تأثیر گذاشته،

قدرت ماهیچه ها را افزایش می دهد. آب ولرم نیز خستگی و کوفتگی را از میان می برد.



بله، آب از خاصیت درمانی برخوردار است به‌ویژه آب باران با دارا بودن اثر مکانیکی شادابی بخش است و رفع خستگی می‌کند. کافی است برای امتحان چند لحظه صورت خود را زیر قطرات تند باران بگیرید. قطره‌های باران مثل عمل کمپرس تسکین‌کننده هستند. چرا که برخورد باران با پوست فعالیت اعصاب و عروق را افزایش می‌دهد و به جریان گردش خون کمک می‌کند. بی‌دلیل نیست که در زندگی امام علی علیه‌السلام، نیز می‌خوانیم ایشان گاه به هنگام بارش باران آن‌قدر زیر باران می‌ایستادند که کاملاً خیس می‌شدند و از سر و صورت مبارک ایشان قطرات باران سرازیر می‌شد، وقتی به ایشان گفته می‌شد خود را حفظ کرده یا زیر سقفی بروید می‌فرمودند: «این آبی است که به ملکوت عرش خداوندی نزدیک‌تر است.» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۳۴)

البته فراموش نکنید که باران امروزه در فضای آلوده شهرها کم و بیش با غبار و گازهای مسموم موجود در هوا آلوده می‌شود به‌ویژه در اوایل شروع بارش. پس اگر می‌خواهید در این کار از امام علی (ع) پیروی کنید خوب است در فصل مناسب و پس از اینکه مدتی از بارش باران گذشت به این کار لذت‌بخش دست بزنید.

قرآن مجید نیز به نقش آب در پاکیزگی اشاره کرده و می‌فرماید: «از آسمان آبی فرو فرستادیم که پاک و پاک‌کننده است.» (فرقان: ۴۸)



شستن دست‌ها چه وقت؟

برای کاهش انتشار میکروب‌ها در میان خود و خانواده و در نهایت جامعه خوب است شستن مرتب دست‌ها را به قانونی برای همه افراد خانواده تبدیل کنیم به خصوص قبل از غذا خوردن و بعد از آن، بعد از استفاده از دست‌شویی، بعد از دست‌زدن به حیوانات، بعد از عیادت یا مراقبت از افراد بیمار، بعد از سرفه یا عطسه کردن و خلاصه بعد از هر فعالیت نظیر بازی، باغبانی و ...

شستن دست‌ها

باید در طول روز بارها دست‌ها را شست به خصوص قبل و بعد از خوردن غذا. متأسفانه بعضی از ما از این کار ساده نیز دریغ می‌کنیم. پیامبر (ص) شست‌وشوی دست‌ها را قبل و بعد از غذا مایه سلامت و افزایش طول عمر در زندگی می‌دانست. (المحاسن، ج ۲، ص ۲۰۱)

این همه تأکید بر شستن دست‌ها به این علت است که بیشتر بیماری‌ها، ویروس‌هایی چون آنفولانزا، هپاتیت، برخی باکتری‌های مقاوم به درمان و ... ابتدا همه و همه با همین دست‌ها منتقل می‌شوند.

این بحث
ادامه دارد

دو چشم
آتشین

عبدالمجید نجفی

تصویر گر: میثم برزا

آمیخته بود. اما همهٔ اینها صدای ترس و دلهره بود. پوست سر تراشیده و پیشانی‌اش به عرق نشسته بود. باد در میان شاخه‌های درختان پیچید و بیم تمام وجود او را پر کرد. لحاف را آهسته کنار زد و نفسی تازه کرد. شاخه‌های درخت آلبالو از سمت راست و شاخه‌های درخت توت از سمت چپ به هم برآمده بودند و بر پشت‌بام طاق بسته بودند. از میان شاخه‌ها، ماه را دید که آرام و بی‌صدا به پشت لکه ابر بزرگی خزید. پدرش رفته بود باغ عمو حیدر را سرکشی کند و آب دهد. عمو حیدر دختر بیماراش را برده بود به شهر و باغ کوچکش را به پدر صفر سپرده بود. باد تند و وزید و شاخه‌ها را خم کرد. صفر دوباره به زیر لحاف رفت. باد شب تابستان هو می کشید و صفر را می لرزاند.

— حالا اگر ماری بیاید به سراغم چی؟!

قلبش تندتر تپید. به چوب‌دستی فکر کرد. دم غروب، چوب‌دستی‌اش را گذاشته بود کنار موتور آب. — خوب است بروم و چوب‌دستی را بیاورم.

لحاف را آهسته کنار زد و در جایش نشست. باد مقداری آلبالو و توت چیده بود و بر پشت‌بام و روی لحاف ریخته بود. جابه جا شد و فکر کرد: «روزی بلایی به سر این جانعلی کله‌شق خواهد آمد. این وقت شب بلند می‌شود و سر چشمه می‌رود برای چی، برای آوردن پیراهن!»

یکی از شب‌های تابستان بود و صفر در پشت‌بام اتاقک گوشهٔ باغ می‌لرزید. کاملاً زیر لحاف نازک خزیده بود، اما دندان‌هایش آشکارا به هم می‌خورد. زیر لحاف، باز به یاد چند لحظه پیش افتاد: «نرو جانعلی. صبح که شد دو نفری می‌رویم و پیراهنت را بر می‌داریم.» — نه! من همین حالا باید بروم. باد پیراهنم را می‌برد! — آخر این وقت شب، تنها کنار چشمه می‌روی که چه بشود؟! — می‌روم پیراهنم را بردارم.

— تو چقدر چموشی. وقتی دده^۱ بیاید چغلی‌ات را می‌کنم. تو کوچک‌تر از منی، باید به حرفم گوش بدهی. جانعلی در حالی که به چالاکی از نردبان پایین می‌رفت، گفت: «منم دو سال دیگر می‌روم کلاس پنجم...»

جانعلی چیزهای دیگری هم گفت که صفر نشنید. آن‌گاه، هیکل ریز برادر کوچک خود را دید که رفت و لابه‌لای ساقه‌های درختان تاریک باغ ناپدید شد. صفر عصبانی شد و تف کرد. سر بالا گرفت و آسمان را نگاه کرد. ستاره‌ها درشت‌تر از همیشه بودند. ماه گاهی راه می‌رفت و پشت لکه‌های ابر پنهان می‌شد. اما حالا درآمده بود و همه جا مهتاب بود. صفر مدتی به ماه خیره ماند. حس کرد کم‌کم ماه پایین و پایین‌تر می‌آید. وحشت کرد و شتاب‌زده زیر لحاف خزید و بی‌حرکت ماند. صدای نفس‌هایش را می‌شنید. صدای قدم‌هایی از ته باغ با صدای خش‌خش درهم



پشم آلود از میان مه تاریک برای چیدن سیب طلایی پایین آمد. ملک محمد معطل نکرد. به جلو جست و با قدرت هر چه تمام بر مچ دست دیو زد. زلزله‌ای شد و دست پشمالوی دیو بر کف باغ افتاد. قطره‌های خون همه جا پخش شده بود...

صفر حس کرد که فلج شده است. خواست پای راستش را کمی تکان دهد اما نتوانست. خواست فریاد بکشد و از کسی کمک بخواهد، ولی انگار لال شده بود. دو چشم همچنان او را می‌پایید. ناگهان چشم‌ها بزرگ و بزرگ‌تر شدند و شاخه‌ها به هم خوردند. صفر فریادی کشید و زیر لحاف یک ذره شد. هق‌هق خفه‌ای از سینه‌اش شروع شد. صفر هر ثانیه انتظار دیو را می‌کشید: «حالاست که ... بلندم می‌کند و ... مرا می‌دزدد.»

مدتی گذشت، خبری نشد. متکا و تشک کاملاً خیس شده بود. صفر با دست بی‌رمقش لحاف را اندکی عقب زد. دو چشم آتشین همچنان به او خیره بود. صفر می‌خواست داد بزند: «ننه! ... من، آی دده جان! ...» اما حس کرد نفس‌های آخرش را می‌کشد، هیچ فکر نمی‌کرد به آن زودی بمیرد. او قبلاً فکر می‌کرد بزرگ و بزرگ‌تر خواهد شد. یک مرد خواهد شد و مثل دده بیل بر خواهد داشت و نصف شب به باغ خواهد رفت آن وقت او خود را شجاع‌ترین مرد دنیا می‌دید. مردی که مارها را چون مگس می‌کشد و گرگ‌های زمستان را با یک نعره به گریز وا می‌دارد. اما حالا دیو عبوسی

صفر، خود و بچه‌های روستا را دید که در پایین دست چشمه شنا می‌کنند. جانعلی شیرجه‌های جانانه‌ای می‌زند و بچه‌ها آب‌بازی می‌کنند. الاغ «بالاخان» کمی دورتر عرعر می‌کند. بچه‌ها می‌زنند زیر خنده، صفر می‌ترسد به وسط آب برود. بچه‌ها در برابر جریان آب دیواری از سنگ و چوب و نایلون پاره کشیده‌اند. فریادهایشان به هم آمیخته است. دو گاو همزمان ماق می‌کشند. باد زوزه کشید و صفر به خود آمد. دهانش خشک شده بود.

— بروم چوب‌دستی را بیاورم.

صفر برخاست. زانوهایش لرزش خفیفی داشت. از جایش کمی فاصله گرفت. ناگهان، شاخه‌های انتهایی درخت توت تکان خورد. صفر، وحشت زده، یخ کرد. سرش را آهسته آهسته بالا آورد و ناگهان از آنچه دید، جیغی کشید و به زیر لحاف پناه برد. تمام تنش می‌لرزید و فک‌هایش به هم قفل شده بود. صدای به هم خوردن دندان‌هایش را می‌شنید. صفر برای اطمینان سر از لحاف بیرون آورد و نگاه کرد. اشتباه نکرده بود. دو چشم از میان شاخه‌ها به او خیره شده بود. زبانش بند آمد و نتوانست نگاه از آن دو چشم بردارد. آن دو چشم، به دو اجاق کوچک روشن شبیه بودند. صفر به یاد قصه‌های «بویوک آقا» افتاد: «ملک محمد شمشیر به دست گرفته بود و پشت درختی پنهان شده بود. ناگهان زمین و زمان سیاه شد. نعره‌ای چون رعد در هوا پیچید و دستی سیاه و



اشاره

داستان گویی از وقتی شروع شد که آدم‌ها پس از شکار، در غارها کنار آتش می‌نشستند و ماجراهای هر روز را برای هم تعریف می‌کردند؛ از ترس‌ها، شجاعت‌ها، شادی‌ها، غم‌ها، شکست‌ها و پیروزی و آرزویشان حرف می‌زدند. بعدها این داستان‌ها به شکل افسانه، اسطوره، متل و حکایت سینه به سینه و نسل به نسل نقل شد تا به ما رسید. تا اینکه بشر تصمیم گرفت داستان بنویسد. ابتدا همین افسانه‌ها، اسطوره‌ها، متل‌ها و حکایت‌ها را گردآوری کرد و نوشت سپس داستان کوتاه، داستان بلند و رمان، خلق شد. اگر موافق باشید تصمیم داریم در کنار خواندن «داستان کوتاه»، قدم به قدم، فوت و فن داستان‌نویسی کوتاه را به شما یاد بدهیم. دربارهٔ قالب‌های دیگر (داستان بلند، رمان، افسانه، اسطوره، متل، حکایت و ...) بعدها صحبت می‌کنیم.

ایده‌داری

داستانی

داستان کوتاه چیست؟

نخستین پرسش این است: داستان کوتاه چیست؟ به لحاظ کوتاهی، به داستانی «داستان کوتاه» می‌گویند که بتوان آن را یک دفعه خواند و لذت برد. شاید خواندن آن، نیم ساعت تا یکی دو ساعت طول بکشد. در ضمن، «تأثیر واحد» به خواننده انتقال دهد و داستان، یک یا چند شخصیت داستانی محدود داشته باشد. به لحاظ تعداد کلمات، بین ۲۵۰۰ کلمه تا ۱۵۰۰۰ کلمه باشد.

اما داستان بودن داستان به این است که ما بدانیم: داستان، نقل یا روایتی است که شامل **باز آفرینی حوادث و رخدادهایی** می‌شود که دربارهٔ شخصیت‌هاست. این روایت، باعث **انتظار آفرینی و صمیمیت** می‌گردد. بنابراین، در تعریف داستان چند نکته مهم است: = داستان، روایت است.

آمده بود. دیوی که دو چشم آتشین داشت و می‌خواست او را بدزد و با خود ببرد. صفر یک‌بار دیگر چشم‌ها را دید که بزرگ و بزرگ‌تر شدند و شاخه‌ها به هم خوردند. فریادی کشید و نیمه‌جان شد. اشک و هق‌هق و ترس و لرز در هم آمیخت. ناگهان صدای دده‌اش را شنید که با مردی حرف می‌زند.

مرد انگار صفدر میرآب^۲ بود. خون تازه‌ای در رگ‌هایش به گردش درآمد. اما توان حرکت نداشت. در همین موقع کسی پای بر نردبان گذاشت. صدا، صدای جانعلی بود که داشت غر می‌زد: «پیراهنم را گل‌آلود کرده‌اند!»

جانعلی در حالی که زیر لب چیزهایی می‌گفت، بالا آمد و روی لحاف خود نشست. خم شد و چند دانه از توت‌ها را برداشت و به دهان انداخت: «فردا حقشان را می‌گذارم کف دستشان!» این را گفت و رو به صفر کرد. اما کسی جواب او را نداد. جانعلی خم شد و با تعجب دید موجود کوچکی در زیر لحاف می‌لرزد. دست آورد و لحاف را به کناری زد. برادرش را دید که مچاله شده است و چون بید می‌لرزد.

— چی شده صفر؟ ناخوشی!

اشک صفر جاری شد و با انگشت به شاخه‌های درخت توت اشاره کرد. در این موقع دده پای بر نردبان گذاشت و به پشت‌بام آمد. گریهٔ صفر شدیدتر شد.

— چی شده جانعلی؟ باز سر به سرش گذاشتی؟

— نه دده. آن بالا را نشان می‌دهد.

دده سر بالا گرفت و با نگاهش لابه‌لای شاخه‌های انبوه را کاوید. دو چشم آتشین این‌بار هر سه را زیر نگاه گرفته بود.

— د... ده... دی... و... مرا می‌دزد!

ناگهان صدای قهقههٔ دده در شب و باغ پیچید. جانعلی هم زد زیر خنده. صفر نیم‌خیز شد و هاج‌وواج ماند. دده گفت: «دیو کجا بود ترسو ... آن جغده.»

جانعلی باز هم خندید. صفر احساس کرد چیزی از سینه‌اش رها شد و در او سقوط کرد، مثل دلو آبی که ناگهان در عمق چاه آب بیفتد. برخاست و نشست. صورت تکیده‌اش همرنگ ماه شده بود. هق‌هق کنان گفت: «همه‌اش تقصیر جانعلیه! ... مرا تنها گذاشت و رفت پیراهنش را ...»

دده گفت: «تمام شد دیگر. بخوابید که فردا خیلی کار داریم...» و به زیرپتوی خود خزید.

جانعلی گفت: «پیراهنم را گل‌آلود کرده‌اند. فردا به حسابشان می‌رسم!»

صفر به عمق شاخه‌های انبوه درخت توت نگاه کرد. خبری از دو چشم آتشین نبود. بر خودش لعنت فرستاد و دراز کشید. مشت‌هایش را بلند کرد و بر سرش کوبید: «اگر به‌خاطر این چیزها بترسم هیچ‌وقت یک مرد نخواهم شد.» و پلک‌هایش سنگین شد.

نسیم خنکی در روستا به راه افتاد بود و ماه، دده و بچه‌هایش را زیر نگاه گرفته بود.

بی‌نوشته

مهر ۱۳۹۳

۱. دده: پدر ۲. بویوک آقا: پدر بزرگ ۳. میرآب: نگهبان آب. کسی که آب را میان خانه‌ها و باغ‌ها و کشتزارها تقسیم می‌کند.

از کجا ایده‌های داستانی پیدا کنیم؟

شاید پرسش دوم این باشد: درباره چه ایده‌های داستانی بنویسیم؟ این ایده‌ها را از کجا پیدا کنیم؟ راستش، زندگی ما پُر از ایده‌های داستانی است. فقط کافی است دقت کنیم و در اطراف خودمان، آنها را بباییم. گاهی شنیدن یک جمله، دیدن یک تصویر، خواندن یک خبر در روزنامه، یا خواندن یک قطعه شعر، می‌تواند برای خلق یک داستان، کافی باشد.

ایده داستانی «دو چشم آتشین»

در داستان کوتاه «دو چشم آتشین»، نویسنده ماجرای نوجوان روستایی را روایت می‌کند. شخصیت اصلی داستان، صفر است. البته دو شخصیت فرعی دیگر، برادرش جانعلی و پدرش (دَدَه) هستند. شخصیت اصلی در پشت بام اتاقکی در گوشه باغ به تنهایی خوابیده و با دیدن دو چشم جغد، خیال می‌کند که دیو آمده تا او را بدزد و ببرد!

شاید برای من و شما هم از این نوع ترس‌ها در کودکی یا نوجوانی پیش آمده باشد. یادم هست در کودکی به روستای پدرم رفته بودم. شب که می‌خواستم به توالت بروم، با دیدن دو چشم گاو در حیاط، چنان ترسیدم که توالت رفتن یادم رفت!



= داستان، نوعی بازآفرینی حوادث است.

= داستان درباره شخصیت‌هاست.

= روایت داستان، باعث انتظارآفرینی و صمیمیت می‌شود.

برای مثال، در داستان کوتاه «دو چشم آتشین»، نویسنده، رخدادی را برای ما نقل و روایت کرده است.

احتمال دارد این داستان را خودش تجربه کرده، یا کسی برایش نقل کرده یا شاید این ماجرا، ساخته و پرداخته تخیل و ذهن نویسنده باشد. البته نویسنده، این تخیل‌ها را از تجربه‌های واقعی زندگی خود و دیگران، الهام می‌گیرد. به هر حال، نویسنده این حادثه را بازآفرینی کرده و به شکل داستان خلق کرده است.

داستان درباره چند شخصیت (صفر، جانعلی و پدر) است. و روایت داستان، هم باعث کشش در ما می‌شود؛ چون می‌خواهیم داستان را تا پایان بخوانیم و در ضمن، به نحوی با شخصیت اصلی داستان، احساس صمیمیت (هم‌ذات‌پنداری) می‌کنیم؛ یعنی خودمان را جای او می‌گذاریم و با ترسیدن او، گویی ما هم می‌ترسیم!

فکر کنید و پاسخ دهید

به نظر تان، نویسنده با چه ترفندها و شیوه‌هایی، کاری کرده است که ترس صفر، واقعی به نظر برسد؟

خودتان ارزیابی کنید

به نظر تان، نویسنده چگونه می‌توانست به موقعیت طنز داستان، بیشتر اضافه کند؟

خودتان بنویسید

حالا سعی کنید، یکی از خاطره‌های خودتان یا دیگران را درباره ترسیدن از چیزی یا کسی، بنویسید. اگر خواستید، می‌توانید برآیمان به نشانی مجله بفرستید فقط رویش بنویسید: مربوط به صفحه «داستان بنویسیم» شماره ۱



تھمینہ حدادی ●●●
عکس: مرتضی رفیع خواه ●●●

از کیف پول درآوردیم!

مدرسه که نبود، خانه بود. یک طرف کلاس‌های درس بود و طرف دیگر خوابگاه. آن طرف خوابگاه بند رخت و طبقات خوابگاه پر از تخت. اینجا و آنجا پر از برنامه بود؛ برنامه غذایی، برنامه حمام، برنامه مطالعه اجباری و برنامه «ساعت خاموشی»، این بخش برنامه خیلی خیلی دردناک است، هر جا که باشی! آنجا یک مدرسه معمولی نبود، یک مدرسه شبانه روزی بود.

۱

وقتی به ما گفتند بعضی از دانش‌آموزان یک مدرسه شبانه‌روزی برای دل خودشان کار می‌کنند، بار و بندیلمان را بستیم و راه افتادیم و رفتیم به لنگرود. خانم مدیر گل‌های ساخت بچه‌ها را نشانمان داد و بعد عکس‌های آن سالی را که بچه‌ها توی مدرسه کرم‌پریشم و قارچ پرورش داده بودند. گفت: «اولش کار درسی بود، بعد شد سرگرمی و یک‌هوا تولید انبوه شد و بچه‌ها توانستند آنها را بفروشند.»

امسال نوبت «چرم دوزی» است. بچه‌ها رأس ساعت معینی از خوابگاه راه می‌افتند و می‌آیند مدرسه. در زنگ‌های آزاد چیزهایی یاد می‌گیرند و مثل هر سال می‌گویند: «می‌شود ما در وقت‌های بی‌کاری در خوابگاه این کارها را دنبال کنیم؟»

این طوری است که هر سال محصولات مدرسه «امام خمینی (ره)» فروخته می‌شود و بچه‌ها اولین پول زندگی‌شان را از دسترنج‌شان در می‌آورند.

۲

«آتنا کاردانی» و «سارا منصوری‌نسب» از آن دسته‌ای هستند که خودشان به خانم مدیر پیشنهاد دوختن کیف را داده‌اند. از ساعت دو تا ده شب کلی وقت دارند و به خاطر همین تصمیم گرفته‌اند در اوقات بی‌کاری کیف درست کنند. این اتفاق از زمانی افتاده است که کلاس اول راهنمایی بوده‌اند، بعد که به کلاس سوم رسیده‌اند توی مدرسه بازارچه‌ای راه انداخته‌اند و اهالی شهر آمده‌اند و کیف‌ها را خریده‌اند. آتنا می‌گوید: «اولین پولی را که به دست آورده‌ام، خرج نکردم، قایمش کردم. یک حسی به آن دارم که نمی‌توانم خرجش کنم.» سارا هم همین را می‌گوید: «باید با اولین دست‌مزدت چیزی بخری که تا ابد برایت بماند.»



۳

یک مدرسه شبانه‌روزی چه شکلی است؟ خب شبیه بقیه مدرسه‌هاست. خانم معلم‌ها مثل مدرسه‌های دیگر می‌آیند و درس می‌دهند. فرقی این است که وقتی زنگ آخر خورد معلم‌ها به خانه‌شان می‌روند و بچه‌ها به خوابگاهی که حیاطش با مدرسه مشترک است. از این به بعد زندگی در خوابگاه شروع می‌شود. ۱۳۵ دانش‌آموز در اتاق‌ها تقسیم می‌شوند. هر اتاق اسمی و هر گروه سرگروهی دارد. ساعت نماز، ساعت ناهار، ساعت مطالعه، ساعت عصرانه، ساعت شام، ساعت حمام و... مشخص است. هر کس مسئول وسایل خودش است. هر اتاق یک ناظم دارد و خود خوابگاه یک سرپرست. او مثل «مامان» مراقب تک‌تک بچه‌هاست. مثل بیشتر مدرسه‌های دنیا «تلفن همراه» در این مدرسه ممنوع است و البته جز ساعت مطالعه و ساعت خاموشی هیچ چیزی اجباری نیست. در سالن مدرسه یک تلویزیون است. حیاط و لوازم ورزشی هم که مهیاست. حالا اگر حوصله‌ات سر رفت دیگر می‌شود چه کاری کرد؟ شاید چرم‌دوزی!



۴

آتنا و سارا می‌گویند
هرکسی خودش تصمیم
می‌گیرد

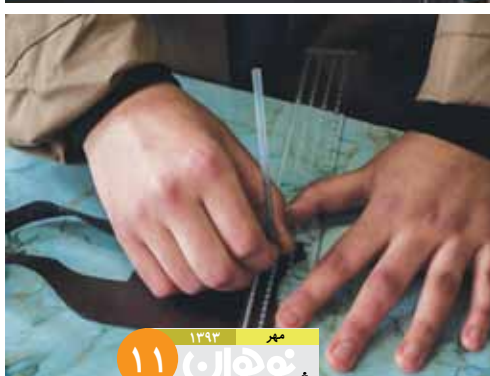
بی‌کاری چه کار کند. وقتی توی یک
خوابگاه هستی یاد می‌گیری که کار
مفید انجام بدهی. از یک جا به بعد
می‌خواهی مفید باشی. اما وقتی در خانه
هستی هی تنبلی می‌کنی. ما این روزها
آنقدر ذوق و شوق داریم که حتی اگر
مدیر مدرسه هم نتواند وسایل لازم را
برایمان تهیه کند به خانواده‌هایمان زنگ
می‌زنیم تا برایمان وسایل کار را پیدا
کنند و بیاورند. هیچ می‌دانید اولین کیف
چرممان را که فروختیم شب‌ش خواب
دیدیم یک کارخانه چرم داریم... بعد به
این فکر کردیم که چقدر خوب...

۵

راستی این طوری که
نمی‌شود، وسایل را مدیر
بخرد و پولش را شما

بردارید!

این طور که نیست. بخشی از پول فروش
برای مدرسه می‌شود، وقتی خیلی جدی
کار می‌کنی دیگر همه چیز حساب و
کتاب دارد.





زیر نظر بابک نیک طلب
تصویرگر: مریم طباطبائی

خنده و پرنده

صندلی دلش گرفته بود
صندلی
همیشه غصه داشت
فکر کرد
سال‌های دور دور
میوه داشت
سایه داشت
جویبار خنده داشت
روی شاخه‌های ساده‌اش
چتری از پرنده داشت

کمال شفیعی

چه شد؟

گاهی احساس می‌کنم از سنگم
با هر چیزی و هر کسی در جنگم
آخر چه شده‌ست؟ از خودم می‌پرسم
می‌بینم هیچ من فقط دلتنگم

بگرد

یک تکه حصیر و چند سوزن آورد
با کاغذ سبز و آبی و قرمز و زرد
کارش که تمام شد پدر، گفت بیا:
با فرفره‌ها به شادی باد بگرد
بابک نیک‌طلب

سفر

گرم می‌شوم
سرد می‌شوی
سبز می‌شوم
زرد می‌شوی

قهر می‌کنی
ناز می‌کشم
منتِ تو را
باز می‌کشم

در نگاه تو
میل رفتن است
آفتاب و برف
قصه من است

ای که چون نسیم!
می‌روی سفر
پس دل مرا
با خودت ببر

حسین احمدی



مثل دانه‌ها

ما
بچه‌های ساده کلاس
مثل دانه‌ها
به آفتاب و آب دل خوشیم
ذهن ما
توی میزهای مدرسه
هر کدام
دفتری‌ست
کیف‌ها و کوله‌ها پر از جواب
ما ولی سؤالمان
چیز دیگری‌ست
محمد صارمی شهاب

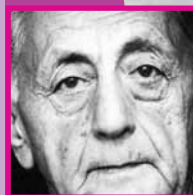
حواس مرا...

حواس مرا پرت کن
مثل سیبی
به سمت درختان گنجشک
حواس مرا پرت کن
مثل گل توی یک رودخانه
دل‌م پُر شده از عددها
نمودار
آمار
حواس مرا در خیابان رها کن
به یک بوق ممتد
به رقص دو تا برگ در باد
به لبخند یک پنجره
روی دیوار

مریم اسلامی



شاعران جهان



ایلیحان برک
(۱۹۱۶-۲۰۰۸)

از ایلحان برک به عنوان
رنگین کمان عصر طلایی شعر ترک
یاد می‌کنند. برک از پیشگامان
جریان موسوم به شعر نو دوم و شاید
بتوان گفت مدرن‌ترین آنهاست.
برخی از آثار او عبارت‌اند از:
روز به خیر زمین (۱۹۲۵)
دریای گالیله (۱۹۵۳)
کودک و دلتا (۱۹۸۴)
خاکستر (۱۹۷۹)
گالاتا (۱۹۸۵)
پرا (۱۹۹۰)

به تو که می‌اندیشم
آهویی برای نوشیدن آب
پایین می‌آید
دشت‌ها را
سبزتر می‌بینم
دانه‌ای زیتون سبز
و تکه‌ای از دریای آبی
مرا در بر می‌گیرد
به تو که می‌اندیشم
هر جا که دستم می‌رسد، گل می‌کارم
به اسب‌ها آب می‌دهم
و کوه‌ها را
بیشتر دوست دارم.
(ایلحان برک شاعری از ترکیه)

تار فولادی

مجید عمیق

طبیعت سرشار از شگفتی‌های بیکران است و این آفریده خداوند همیشه الهام‌بخش بسیاری از اختراعات و فناوری‌های نوین بوده‌است. یکی از شگفتی‌های آفرینش تار عنکبوت است که نه برابر مقاوم‌تر از فولاد هم‌قطرش است. این جانور ریزه میزه از درون غده‌های مولد تار، مایعی

را از راه مجرای تار ریس خارج می‌کند که در تماس با هوا خشک می‌شود و به صورت تار ابریشم در می‌آید. این تار انواع مختلف و ویژگی‌های متفاوت دارد. تارهایی که خاصیت چسبندگی دارند، مخصوص طناب پیچ کردن شکار عنکبوت هستند. شگفت‌آورترین نوع تار، تاری است که عنکبوت طلایی ماده می‌تند به نام تار اتصال، این تار مانند یک کمند نجات از افتادن عنکبوت جلوگیری می‌کند. در ضمن از آن برای تنیدن چارچوب شبکه تارش استفاده می‌کند. این تار چنان استحکامی دارد که



حشره‌ای با

دانشمندان پس از تحقیقات فراوان درباره تار این عنکبوت، زن‌هایی را شناسایی کرده‌اند که در تولید تار ابریشم نقش دارند و توانستند زن‌های سازنده این تار را از سلول‌های این عنکبوت استخراج کنند. دانشمندان برای انجام آزمایش‌هایشان بر سرعت ۳۲ کیلومتر بر ساعت با آن برخورد کنند پاره نمی‌شود. تارشان خیلی دشوار نیست. آنها برای این کار ابتدا سلول‌های تخمک بارور شده را از بدن بزه‌های آبدستن خارج کردند و سپس به مولد تار ابریشم عنکبوت را وارد کردند. سپس آن را زن مربوط به مولد تار سازنده غدد شیرده بز افزودند. در مرحله پایانی، دانشمندان دوباره سلول‌های تخمک را در

به درون بدن بزه‌های ماده جاسازی کردند. سلول‌های تخمک در بدن بز ماده رشد کردند و تبدیل به بچه بزغاله شدند. سرانجام در سال ۲۰۰۱ دو بزغاله بز که حامل زن‌های عنکبوت بودند متولد شدند. حالا این بزغاله‌ها حامل زن‌هایی بودند که بالغ شدن زن‌های مولد تار عنکبوت خود را به تار عنکبوت می‌کردند. این دو بزغاله پس از بالغ شدن زن‌های مولد تار عنکبوت خود را به بچه‌هایشان منتقل کردند. طولی نکشید که گله‌ای از بزها حامل زن‌های تار ساز عنکبوت شدند. دانشمندان ماده تارساز را از شیر بزها جدا کردند. اما برای تقلید از مجرای تار ریس عنکبوت باید راه چاره‌ای می‌یافتند؛ بنابراین آنها از وسیله‌ای سُرنگ مانند استفاده کردند و سرنگ‌های مخصوص عبور زیاد از درون این سرنگ‌ها تارهای ظریف از سر دادند و به صورت تارهای ظریف از سر سرنگ‌ها خارج کردند.

دانشمندان ماده تارساز را از شیر بزها جدا کردند. اما برای تقلید از مجرای تار ریس عنکبوت باید راه چاره‌ای می‌یافتند؛ بنابراین آنها از وسیله‌ای سُرنگ مانند استفاده کردند و سرنگ‌های مخصوص عبور زیاد از درون این سرنگ‌ها تارهای ظریف از سر دادند و به صورت تارهای ظریف از سر سرنگ‌ها خارج کردند.

کاربردهای تار عنکبوت

دانشمندان در صدد یافتن کاربردهای مختلف برای تار عنکبوت هستند. یکی از طرح‌ها تولید نخ بخیه است. نخ‌های بخیه تهیه شده از تار عنکبوت بسیار ظریف‌تر از نخ‌های بخیه فعلی هستند و در ضمن تجزیه پذیر زیستی‌اند و پس از بهبود محل جراحی نیازی به کشیدن آنها نیست. همچنین تهیه تورهای ماهیگیری از تار عنکبوت یکی دیگر از طرح‌های دانشمندان است چرا که تورهای ماهیگیری فعلی از جنس نایلون هستند و پس از فرسوده شدن دور انداخته می‌شوند و ماهی‌ها در لابه‌لای آنها به دام می‌افتند و می‌میرند؛ بنابراین استفاده از این نوع تورها به حفظ محیط زیست کمک می‌کند.

استحکام، انعطاف پذیری و سبک بودن الیاف تار عنکبوت توجه بسیاری از ارتش‌ها را هم به خود جلب کرده است. اکنون جلیقه‌های ضد گلوله از جنس ماده کولار هستند که حدود هفت کیلوگرم وزن دارند و کلافه کننده‌اند. احتمال آنکه در آینده از تار عنکبوت تولیدی، در ساخت یک زره پوش و جلیقه ضد گلوله استفاده شود بسیار زیاد است. به هر حال در سایه تلاش دانشمندان، تار عنکبوت تهیه شده از شیر بزها تأثیر مهمی در سلامت و ایمنی نسل آینده و حفظ محیط زیست خواهد داشت.

قطر یک رشته تار عنکبوت فقط یک دهم قطر تار موی انسان است، اما در یک طناب بافته شده از رشته تارهای عنکبوت که به کلفتی یک مداد است مقاومت این طناب به اندازه‌ای است که می‌تواند یک هواپیمای جت بوئینگ را در هنگام پرواز در وسط آسمان متوقف کند.

در جنگ‌های ایام گذشته سربازان تار عنکبوت جمع آوری می‌کردند تا روی زخم‌هایشان را بپوشانند و پانسمان کنند.

تولید جلیقه‌های ضد گلوله لازمه پرورش هزاران بز تغییر ژنتیکی است و برای تهیه یک جلیقه ضد گلوله، شیر دویست بز لازم است.

دستگاه ایمنی بدن مواد مصنوعی را همانند یک عامل بیگانه تصور می‌کند و با آن مبارزه می‌کند، اما آزمایش‌ها نشان داده‌اند که بدن انسان در برابر تار عنکبوت هیچ گونه واکنش دفاعی از خود نشان نمی‌دهد.



نابخشودنی شده و طعم شیرین آرامش و امنیت از سفره‌های آنها رخت بسته است.

پیامبر اسلام (ص) می‌گوید: «اگر مظلومی فریاد برآورد که ای مسلمانان کمک کنید و مسلمانی صدای او را بشنود و به کمک او نرود، او مسلمان نیست!» به نظر تو، ما چگونه می‌توانیم به مردم مظلوم فلسطین کمک کنیم؟

در کوچه‌ها فوتبال بازی کنند. مردمی که هر لحظه در انتظار شنیدن صدای یک انفجار یا فرو ریختن یک سقف هستند. این وضعیت مردم غزه در فلسطین است.

مگر فلسطینی‌ها چه خواسته‌ی ناروایی داشته‌اند؟ آنها فقط می‌خواهند زندگی کنند؛ مثل همه‌ی مردم دنیا. سال‌هاست که زندگی، برای این مردم مسلمان تبدیل به یک جرم بزرگ و

می‌گویند دنیای امروز، دنیای علم و آگاهی است. دنیایی که همه از حال هم خبر دارند و اجازه‌ی ظلم و ستم به هیچ کسی را نمی‌دهند. با این حال در همین روزگار علم و آگاهی که قرار است همه در آن با همدیگر مهربان باشند، مردمی را می‌شناسم که بیش از پنجاه سال است از ساده‌ترین حقوق خود هم محروم‌اند. مردمی که اجازه ندارند زندگی کنند، بچه‌هایشان اجازه ندارند با خیال راحت

فریاد بچه‌های غزه

سید امیر سادات موسوی



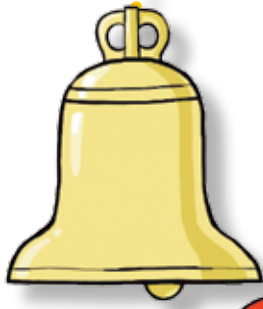
قسمت

گر نشد قسمت که چون غزه
توی متن ماجرا باشیم
دست کم با یک بغل فریاد
با فلسطین هم صدا باشیم.

آی آدم‌ها!

کودکان غزه را کشتند
پیش چشم مردم دنیا
کاش نیما بود و می‌فرمود:
باشمایم آی آدم‌ها!

تقی متقی



هندزنگ

طرح روز با نشاط (روز بدون کتاب) در مدارس اجرا می‌گردد.



تصویرگر صفحات: میثم موسوی ●●● تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری ●●●



کامبیز کیست؟

کامبیز نوجوانی است شبیه نوجوانی‌های همه دانشمندان بزرگ. عینک بزرگی به پشم می‌زند، دوستانش در یارگشی مسابقات فوتبال در زنگ ورزش، تمت هیچ شرایطی او را نمی‌کشند، بالاترین نمره‌ای که در عمرش گرفته ۱۴/۷۵ است.

علی زراندوز



آزمایشگاه علوم کامبیز!

آزمایش کتاب علوم؛

مقداری کربن (زغال)، کوکرد، یک تکه سیم مسی و یک میخ آهنی بردارید. ویژگی ظاهری این عنصرها را یادداشت کنید. سپس با یک چکش روی آنها ضربه بزنید. مشاهدات خود را بنویسید.

مشاهدات کامبیز:

شنبه

امروز با زدن چند ضربه چکش روی یک کیلو زغال، این عنصر به فاکستری سیال و ریز تبدیل شد و تمام خانه را که مامان نیم ساعت قبل گردگیری و تمیز کرده بود، سیاه کرد. پرده‌های اتاق پذیرایی هم که بابا تازه از اتوشویی گرفته بود، به شدت چرک شد! کمی بعد از زدن ضربه به عنصر کربن و مشاهدات فوق، مامان از آشپزخانه داد زد: «صدای چی بود کامبیز؟ فراب‌کاری نکنی ها ... مهمون‌ها الانه که برسن! من با عمهات اینها خیلی رودربایستی دارم!»

یکشنبه

امروز به سفتی توانستم گوشه دنجی در خانه پیدا کنم که کسی مزاحم آزمایش‌های علومم نشود. الان چکش دستم است و می‌فواهم بفش دوم آزمایش را انجام دهم که عبارت است از ضربه‌زدن به یک تکه سیم مسی. (متاسفانه از اینجا به بعد دست‌فقط کامبیز، به شدت نافوانا و بیشتر شبیه امواج نوار قلبی یک بیمار در حال سکته است!)

چهارشنبه

نمی‌دانم چرا در کتاب علوم، درباره شرایط یک آزمایش توضیح کامل نمی‌دهند؟ من بیچاره از کجا باید می‌دانستم قبل از ضربه‌زدن به یک تکه سیم مسی به وسیله یک چکش فلزی، باید آن را از برق کشید؟

جمعه

بابا مرا بوسید. مامان مرا به گرمی در آغوش کشید. بابا گفت آخای لوله کش گفت لوله کف دست‌شویی از مدت‌ها قبل پوسیده بوده و آب همین‌طوری می‌رفته زیر پی سافتمان و دیگر چیزی نمانده بود که خانه‌فراب شویم، اما آزمایش به موقع من، باعث شد این فطر از بیخ گوش‌مان بگذرد!

پنج‌شنبه

الان احتمال انجام آزمایش علوم در خانه ما محال است. درست مثل احتمال انتخاب من به عنوان کاپیتان تیم فوتبال مدرسه‌مان! بابا و مامان همه جای خانه مراقب من هستند چن دست‌شویی! پس من چکش و آفرین عنصر آزمایش کتاب علوم؛ یعنی میخ آهنی را در شلوارم قایم کردم و رفتم دست‌شویی. میخ آهنی را گذاشتم کف دست‌شویی و با چکش مملک زدم رویش! نالکوان کاشی‌های کف دست‌شویی ترک خورد و آب مثل فواره پارک سرکوپه از زمین زد بالا!



بازگشایی مدارس

مهدی فرج‌اللهی

زده هر روز باید ساعت‌هایی را در کارگاه سفال‌گری پدر بزرگ باشم و سفالگری یاد بگیرم. عمه فانم که دست کمی از بزرگ فامیل ندارد و حتی پدر بزرگم هم روی حرفش حرف نمی‌زند، می‌گوید باید در دنیای امروز کامپیوتر و زبان‌ت فوب باشی و برای همین مرا در کلاس زبان انگلیسی و کامپیوتر ثبت نام کرده است. کار سختی بود شبانه‌روز کلاس رفتن و بلا تکلیفی از اینکه واقعا قرار است در آینده چه کاره شوم؟

این بود تابستان ما و آن یک ذره اوقات فراغتی را هم که در طول سال تمصیلی داشتیم دیگر نداشتیم. حالا که سال تمصیلی آغاز شده خدا را شکر می‌کنم هم به این سبب که تابستان در روند علم‌آموزی‌ام خللی وارد نشده و هم اینکه با بازگشایی مدارس می‌توانم نفس راحتی بکشم. البته هیچ‌کدام از کلاس‌های تابستانی به پای کلاس‌های مدرسه و به ویژه کلاس‌های انشاء نمی‌رسد. این بود انشای من.

با نام و یاد خداوند متعال قلمم را به دست می‌گیرم و می‌نویسم. بر همگان واضح و مبهرهن است که بازگشایی مدارس فوب است. روزهای آخر شهریور دیگر تاب و توانم را از دست داده بودم و در غم فراق مدرسه آب فوش از گلویم پایین نمی‌رفت و شب‌ها فوابم نمی‌برد.

روزی که قرار شد به تعطیلات تابستانی برویم، خیلی ناراحت و غمگین شدم و دلتنگی بزرگی همراه همیشگی‌ام در این سه ماه بود. دلم برای هم‌کلاسی‌ها و کلاس و معلم‌های عزیزم به ویژه معلم فوب انشاء تنگ شده بود. باور کنید اینها را فقط برای پاپلوسی و فود شیرینی نمی‌گویم و برای حرف‌هایم دلایل دیگری هم دارم. در این چند سال افیر، به ممض تعطیل‌شدن مدارس پدر و مادرم هر کدام مرا در کلاس‌های متعدد دلفواه فود ثبت‌نام می‌کنند. مادرم دوست دارد بتهوون یا استاد شهرام ناظری یا استاد فرشیان یا کمال‌الملک و ... بشوم برای همین مرا در کلی کلاس موسیقی و نقاشی ثبت‌نام می‌کند. پدرم دوست دارد هم پروفیسور مسابی بشوم هم چیزی شبیه بروسلی یا جکی جان، برای همین مرا در کلی کلاس‌های تقویتی، علمی، نبوم و کاراته و تلواندو و ... ثبت نام می‌کند. پدر بزرگم که خدا حفظش کند خیلی دوست دارد یکی در خانواده شغلش را ادامه بدهد، تجربه‌هایش را به من منتقل می‌کند که تنها نوه پسریش هستم و از آنجا که بزرگ‌تر فامیل است و نباید روی حرف بزرگ‌ترها مفصوفا بزرگ‌تر فامیل حرف



سید امیر سادات موسوی



خورا آموز اعداد کسری



$$\frac{2}{5} = \frac{4}{10}$$

به نظر من بهتر است صورت کسرها را، همیشه با رنگ صورتی بنویسیم. ولی در مورد رنگ مخرج کسر نظر فاضی ندارم.

$$\frac{6}{9}$$

در انتها سفتمان را با یکی از شعرهای زیبای سعدی به پایان می‌رسانم؛
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
ای برادر، سیرت زیبا یار!

کسر کاربردهای مقلفی در زندگی دارد. مثلاً من یک بار شنیدم که از تیم پرسپولیس و استقلال یک امتیاز «کسر» شد. یا یک بار به خواهرم که اول دبیرستان است، گفتم بیا و این کسرها را برایم ساده کن، اما او گفت من دیگر بزرگ شده‌ام و این کارها، برایم «کسر شأن» دارد. البته ما هنوز درس مان به «کسر شأن» نرسیده است ولی بالاخره «کسر شأن» هم هرچه باشد، یک کسر است و می‌شود آن را ساده کرد.

ملاً بگذارید درباره کسر برای تان بیشتر توضیح بدهم. هر کسر از یک صورت و یک مخرج تشکیل شده است. صورت و مخرج کسرها را همیشه اعداد صحیح تشکیل می‌دهند. به همین دلیل است که وقتی در امتحان به جای اعداد صحیح، اعداد غلط را می‌نویسیم، معلم فوب مان به ما صفر می‌دهد. راستی صفر هم یکی از اعداد صحیح است.



سنجاق قفلی

من دارم نق

فواست به مدرسه بروند و هر وقت دلشان نفواست به مدرسه نروند. انسان‌ها حق دارند فقط دو زنگ در مدرسه داشته باشند: زنگ ورزش و زنگ انشاء.

آدم‌ها حق دارند همیشه تمرین‌های سفت‌شان را حل نکنند البته معلم‌ها حق ندارند به آنها صفر بدهند.

دانش‌آموزان حق دارند کارنامه‌هایشان پر از نمره بیست باشد و پدر و مادرها حق دارند آخر سال برای تشویق دانش‌آموزان برای آنها دوپره بفرند.

مدیر مدرسه حق دارد هیچ وقت به خاطر هیچ چیزی هیچ دانش‌آموزی را توبیخ نکند.

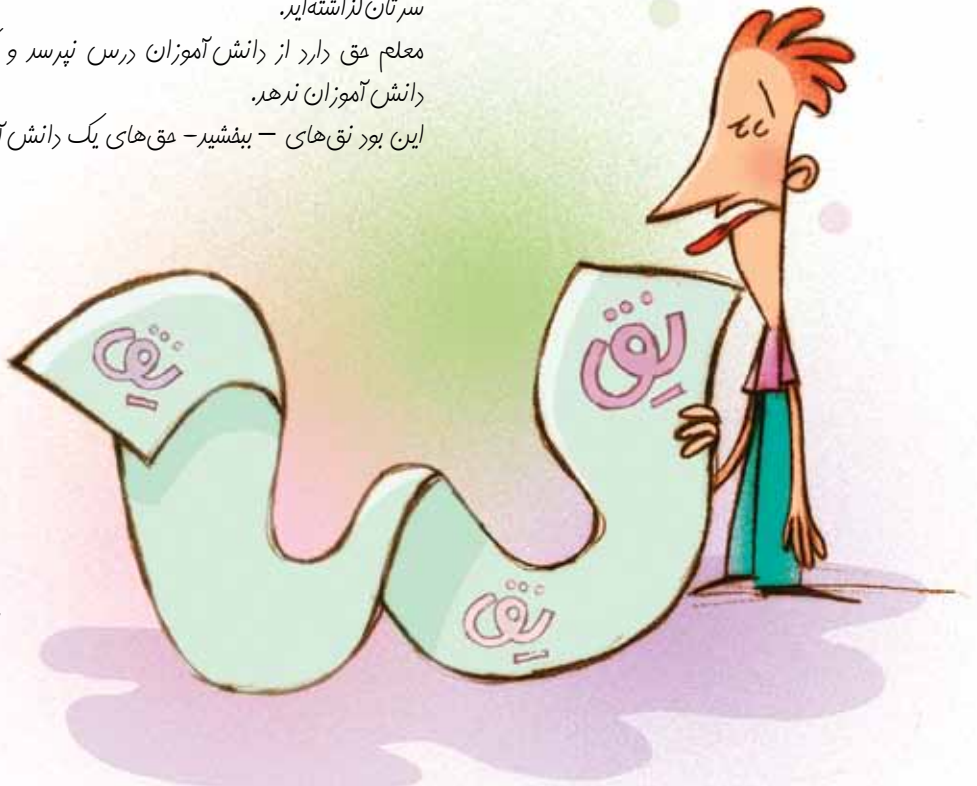
معاون مدرسه حق دارد دانش‌آموزان را تشویق کند و بگوید آفرین به شما که این قدر قشنگ و زیبا شلوغ می‌کنید و مدرسه را روی سرتان گذاشته‌اید.

معلم حق دارد از دانش‌آموزان درس نپرسد و تکلیف منزل به دانش‌آموزان ندهد.

این بود نق‌های - بیششید - حق‌های یک دانش‌آموز.

انسان‌ها از ابتدای خلقت دارای حقوق طبیعی می‌شوند؛ برای مثال همه انسان‌ها حق میات یا زندگی دارند که مهم‌ترین حق آنهاست. آنها حق دارند از نعمت‌های الهی برخوردار شوند.

انسان‌ها حق دارند در طول روز تا دلشان می‌خواهد پلی استیشن و کیم بازی کنند. انسان‌ها حق دارند هر قدر دلشان می‌خواهد پیتزا و نوشابه و پیپس بفرند. انسان‌ها حق دارند هر وقت دلشان



که

عبدالله مقدمی

ناصرالدین شاه بود؟



ناصرالدین شاه را که می‌شناسید؟ نمی‌شناسید؟! همان شاهی که عکسش روی قوری و استکان‌های مادر بزرگ بود. حالا یادتان آمد؟ ناصرالدین شاه پنجاه سال تمام توی مملکت حکمرانی کرد و هر روز امتیاز انحصاری دوشیدن یک جای مملکت را در دستش قرار می‌داد. به فارسی‌ها که البته «فرای سر قیله عالم!» حالا ما با این چیزها کاری نداریم. می‌فروستیم بگویم آیا می‌دانستید که ناصرالدین هر قدر شاه بری بوده، نویسنده و شاعر خوبی بوده است؟ کتاب روزنامه خاطراتش (با آن روزنامه فرق می‌کند ها!) و دیوان اشعارش خیلی باهاند. در واقع ای کاش ناصرالدین می‌شد شاعر و نویسنده، عوضش ما می‌شدیم قیله عالم! ما که نویسنده و شاعر خوبی نداریم، لااقل قیله عالم باهالی می‌شدیم. آن وقت تازه امیرکبیرمان را هم نمی‌گشتیم که مملکت به بار نرود، ولی می‌داریم عکسمان را روی قوری‌ها و استکان‌ها بکشند تا هر روز ببینیم و خوش خوشانمان شود.

داستان «کریم» شاعر

افسانه‌های یونان باستان
شهرام شفیعی



در شهر آتن، کریم مشهورترین شاعر بود. کریم را شاعر کله‌های کوسفند لقب داده بودند؛ چون که او حرکت کله‌های کوسفند را به ابر و چیزهای دیگر تشبیه می‌کرد. او یک عمر برای کوسفندان شعر گفت. عاشق پند کوسفندی بود. کریم، از سه هزار رأس کوسفند در آپارتمان شفقی اش نگهداری می‌کرد. آپارتمانی در خیابان همیشه شلوغ، پلاک هجده، نبش داروفانه، روزی، یکی از کوسفندهای او توی ماشین لباسشویی افتاد. متاسفانه به علت کف زیاد و دور تند، آن کوسفند تبدیل به یک لیف حمام شد. یک لیف پشیمی خوب و اساسی. بعد از این واقعه، کریم تا مدت‌ها شعری نگفت. او هفت سال گریه کرد. بعد به حمام رفت و خودش را با همان لیف کوسفندی شست. وقتی کریم، برای خواندن شعرهای کوسفندی به مجلس می‌رفت، با خودش بوی کوسفند به آنجا می‌برد. به همین علت جایزه بهترین شعر بودار را برنده شد. پانصد سال بعد، باستان‌شناسان لیف را پیدا کردند و فهمیدند آن بو به خاطر لیف بوده است!... از آن به بعد، کتاب‌های کریم دیگر فروش نرفت.



گلدان

زیر نظر علیرضا لبش

نمکدان



یک بار هیف نون رفته بود نان بفرد شاطر گفت: «کسانی که اون عقب هستن می تونن برن»
چون نون تا اون عقب نمی رسه.»

هیف نون دار زد: «لطفا یکم جمع تر وایسید نون به ما هم برسه.»

پارسا عسینی

به هیف نون می گویند تو به صورتی پی می نویسی؟
می گوید: «خمر من یواش!»

شایان مومّری / اسقز

نظریه جریب هیف نون :

«معم نیست دیگران پشت سرم چه می گویند مهم این است که پیش رویم جرئت ندارن
آن حرف ها را بزنند.»

غزاله کریمی

گلچین

ماجراهای جالب آقای همساره:
«لوبیای سمر آمیز!»

آقو، ما به مدت وضع مالیمون خراب بود، یه گاوی داشتیم گفتیم بریم
اینو بفروشیم... رفتیم بازار، یه پیرمردی گفت گاوت رو بده من، بهت
لوبیای سمر آمیز بدم، آقو گاو رو داریم لوبیاها رو گرفتیم و بردیم کاشتیم.
فردا لوبیاها رشد کردند از اون رفتیم بالا و رسیدیم به فوئه یه غول. یه
مرغ تفم طلا ازش کش رفتیم و برگشتیم پایین تا پامون رسید به
زمین، اومدن و جلبمون کردند!

گفتیم چرا؟ گفتن شما به خاطر کشت غیر اصولی، خاک منطقه رو
ضعیف کردین چهارده تا خانواده بدبخت شدن! گفتیم لکلو صبر کن
الآن یه تفم طلا بهت میدم شمام بی خیال ما شو... به ای
مرغو گفتیم یه تفم طلا بذار گفت من در اعتراض به کاهش
قیمت طلا در بازارهای جهانی دیکه تفم طلا نمی دارم.

گفتیم حراقل دو تا تفم مرغ معمولی بده تو زندان نیمرو کنیم، گفت
تفم مرغ معمولی تو کلاس کاری من نیست اها ها ها ها ها...
ما رو که داشتن می بردن زندان وسط راه رسیدیم به اون پیرمردو،
دیریم مازراتی زیر پاشه!!! گفتیم لکلو چی شد پولدار شری؟! گفت اون
لکلو که به من داری روزی ۲۵ تا کوساله طلا میزاد!... ها ها ها ها
ها ها... آقو به نظر من آدم همیشه باید قدر چیزایی که داره رو بدونه.

علی زارعی / اسدآباد همدان



محبت والدین



یک روان‌پزشک: محرومیت از محبت والدین قد کودکان را کُناه می‌کند



SHAPES

Mohammad Ali Ghorbani

Illustrator: Sam Salmasi

Pronunciation of
ee, ea are the same:

sea – seen – mean –
week – dream – teach
– agree – green – near
– steal – speech –
stream

Joke to Think

Q: Simon can you spell your name backwards?
A: no mis!



Hidden sentences

Example1

EXCUSEMEHAVEYOUAGREENPENCIL? =
Excuse me, Have you a green pencil?

Now find the sentences

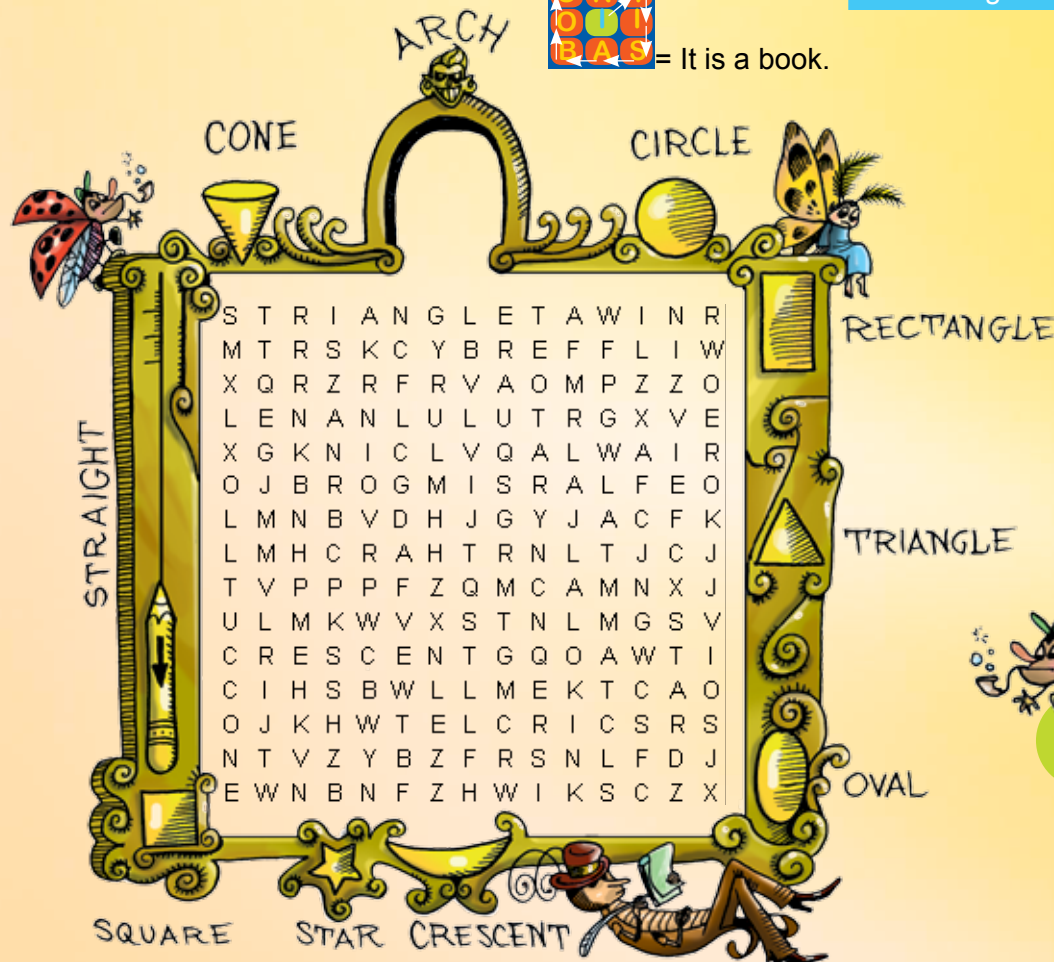
ARETHEREMANYBUSESINTHESTREET,TOO? =
THEREARETHREENURSESINTHEPICTURES. =

Example2



= It is a book.

Now find the sentences
in following tables below.



ساعت بازدید از این موزه همه روزه به جز، دوشنبه‌ها از ساعت ۹ صبح تا ۱۸ است.



در ورودی موزه ایران باستان

قدیمی هفتاد ساله دارد و بزرگ‌ترین موزه باستان‌شناسی فرهنگ و تمدن ایران زمین است که به عنوان موزه مادر شناخته شده است. از نظر تعداد، تنوع و کیفیت آثار و اشیاء جزو چند موزه معروف دنیاست. این موزه در ابتدای خیابان سی تیر در میدان امام خمینی تهران واقع شده. سردر موزه به شکل طاق کسری- کاخ مشهور شهر تیسفون، پایتخت دولت

ساسانی ساخته شده و آجرهای نمای بیرونی موزه به رنگ سرخ تیره است که از معماری دوره ساسانی برگرفته شده است. در تالار موزه بیش از هزار شیء و ظروف سفالی نفیس، مربوط به دوران‌های مختلف تاریخ از دوران پارینه‌سنگی* تا پایان دوره ساسانی به نمایش گذاشته شده است. در تالار موزه که در طبقه اول واقع شده، اشیاء با توجه به سه دوره پیش

با هم چند نمونه از آثار به نمایش گذاشته شده در موزه را می‌بینیم:



سر باز بی‌دست
تندیس از جنس مفرغ که مربوط به یک بزرگ‌زاده اشکانی است که در منطقه ایذه (خوزستان) کشف شده. دوره اشکانی (۲۵۰ پیش از میلاد)



بر روی بدنه این گاو کتیبه‌ای با ۱۶ خط تصویری و نوشتاری مربوط به دوره ایلامی است که از حفاری‌های شوش بدست آمده است.





ستون سنگی به ارتفاع ۳۷۰ سانتی متر با قطر پایه‌های ۷۶ سانتی متری که قسمتی از ستون‌های تخت جمشید است به شکل دو گاو نر پشت به هم که در زیر این سر ستون‌ها نقش‌های حلزونی شکلی دیده می‌شود. (دوره هخامنشی)



ظرف سفالی منقوش از منطقه اسماعیل آباد البرز مربوط به هزاره پنجم پیش از میلاد.



تخته سنگ حجاری شده مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد و دوره هخامنشی است که بزرگان درباری و نگهبانان را نشان می‌دهد که در مقابل داریوش اول ایستاده‌اند.

پیه‌سوز از جنس مفرغ به شکل گوزن که مربوط به دوره سلوکی و از منطقه کرمانشاه بدست آمده.



بطری شیشه‌ای با قطعاتی که به آن اضافه شده مربوط به دوره سلوکیان و از منطقه شوش کشف شده

ایجاد جایی مشابه در ارگ سلطنتی تهران باز می‌گردد. موزه لوور پاریس، موزه آرمیتاژ سن پترزبورگ و موزه بریتیش لندن از معروف‌ترین موزه‌های دنیا هستند و در ایران هم می‌توان به موزه‌های معروف چون ایران باستان، کاخ موزه‌های گلستان، موزه فرش، موزه آبگینه و ... اشاره کرد.

اصلی موزه‌ها با کتابخانه‌ها و سایر مراکز تحقیقات در نمایش گذاشتن و کارکرد خاصی است که صرفاً به موزه اختصاص دارد. موزه در زبان انگلیسی میوزیم و در زبان فرانسه موزه تلفظ می‌شود. تاریخ موزه در ایران به سفرهای ناصرالدین شاه قاجار به اروپا و دیدن موزه‌ها و تصمیم او به

موزه به مکانی موزه گفته می‌شود که اشیاء و وسایل قدیمی در آن جمع‌آوری و نگهداری می‌شود، بعد از آن عموم مردم می‌توانند برای آموزش و سرگرمی از این مکان دیدن کنند. موزه‌ها مثل کتابخانه‌ها مخزنی از دانش بشری در زمینه‌های مختلف هستند. تفاوت

بلال حبشی

محمود پوروهاب
تصویرگر: حسین آسیوند

اُمیه* با چند ضربه شلاق مرا در کوچه پرت می‌کند. پدر و پسر سوار بر اسب مرا جلو می‌اندازند. می‌دوم و هر کجا که خسته می‌شوم شلاق بر سر و گردنم می‌خورد. به بیابان می‌رسیم. از اسب‌هایشان پیاده می‌شوند. عرق از سر و صورتم می‌چکد. چند جای لباسم پاره شده است. مرا به تک درختی با طناب محکم می‌بندند. اُمیه غضب‌آلود چشم در چشمم می‌دوزد:

— بلال! من تو را از همهٔ بردگانم بیشتر دوست داشتم. اما، تو آبرویم را بردی ولی اگر از دین محمد برگردی تو را می‌بخشم. در کنارم قدم می‌زنی. منتظر جواب است. سکوت می‌کنم. دوباره به چشمانم زل می‌زند:

— چه می‌گویی؟

— الله، الله!

مشت بر دهانم می‌کوبد. دهانم پر از خون می‌شود. پسرش شلاق را هر چه محکم‌تر بر سینه و شکمم می‌کوبد.

— ببین باز به تو می‌گویم. آیا هنوز هم می‌خواهی شکنجه شوی؟

— الله، الله

پا بر زمین می‌کوبد و فریاد می‌زند:

— این را از درخت باز کن؛

خنجری طناب‌ها را می‌برد، توان روی پا ایستادن را ندارم. دراز به دراز بر زمین می‌افتم. پسر اُمیه هیکل ناتوانم را بر زمین می‌کشد. درست زیر آفتاب بر شن‌های داغ مرا می‌خواباند. دست و پایم را می‌بندد. سنگی بزرگ بر سینه‌ام می‌گذارد.

سنگینی سنگ بر سینه‌ام فشار می‌آورد. به کُندی نفس

صبح، مثل همیشه ساکت و صبور از راه می‌رسد. آفتاب از یال کوه به سوی آسمان می‌خَرَد. اُمیه سوار بر اسب می‌آید. طنابم را باز می‌کند.

— امروز دیگر آخرین روز عمر توست. یا از دین محمد بر آن وقت طناب را بر گردنم می‌اندازد. دست و پایم را می‌بندد. طناب را می‌کشد. لابه‌لای شن‌ها و خارها به جلو می‌خزم. هر چه می‌خواهم ناله نکنم نمی‌شود. خارها سوزن‌هایی هستند که بر تنم فرو می‌روند. حس می‌کنم روح از بدنم می‌خواهد خارج شود.

است. دست‌های پیامبر را می‌گیرد و می‌پرسد:

— ای رسول خدا چرا گریه می‌کنی؟

پیامبر می‌گوید:

— علی جان، او یک انسان بهشتی است.

ناگاه پیامبر بلند می‌شود. به سوی من می‌آید. مرا گرم در آغوش می‌گیرد. اشک‌هایش بر گونه‌ام می‌چکد. من هم می‌گریم. مثل کودکی که سر به شانهٔ مهربان پدر گذاشته است. اشک در چشمان عمار حلقه می‌زند و نگاه مهربان علی (ع) با لبخندی صمیمانه به من خوش آمد می‌گوید.

فریاد می‌زنم، آه می‌کشم. تشنه‌ام. به اندازهٔ یک بیابان از تشنگی له له می‌زنم. وقتی از آزارش خسته می‌شود با کمک دو غلامش دوباره مرا به درخت می‌بندد. آفتاب شعلهٔ داغش را بر تن زخمی‌ام می‌گیرد. از تشنگی، از سوز آفتاب و از درد زخم‌هایی‌حال می‌شوم. نمی‌دانم چه زمانی گذشته است که ناگهان مَشگی آب بر سر و صورتم پاشیده می‌شود. خودم را بر همان درخت بسته می‌بینم. چشم‌هایم را کمی باز می‌کنم صدایی به گوشم می‌رسد.

— صد درهم!

— دویست درهم.

— باشد دویست درهم

گویا دارند مرا معامله می‌کنند. چشم‌هایم را باز تر می‌کنم. فرستادهٔ محمد (ص) است. پول داده می‌شود. امیه قاه‌قاه می‌خندد.

سرت کلاه رفت. اگر صد درهم هم می‌دادی راضی می‌شدم. این سیاه دیگر به چه دردم می‌خورد.



امروز سومین روز آزادی و بهترین روز عمر من است. از خوشحالی سر از پا نمی‌شناسم. مسلمانی زیر بازویم را گرفته است. به سختی گام بر می‌دارم. سرانجام وارد خانهٔ پیامبر (ص) می‌شوم. قلبم از شوق دیدار او تندوتند می‌زند. توی اتاق، پیامبر (ص)، علی (ع) و در کنارش عمار، که تازه آزاد شده است، بر حصیر کهنه‌ای نشسته‌اند. روبه‌روی پیامبر (ص) می‌نشینم. عمار با دیدنم لبخند می‌زند. پیامبر با مهربانی نگاهم می‌کند. چشم‌هایش پر از اشک می‌شود. علی (ع) نوجوانی یازده- دوازده ساله

منابع
۱. تاریخ پیامبر اسلام (ص)، نوشته دکتر محمد آیتی
۲. بلال حبشی، نوشته محمد محمدی اشتهاردی
۳. فروغ ابدیت، نوشته جعفر سبحانی

پی‌نوشت
امیه بن خلف: یکی از سران سرمایه‌دار قریش و دشمن سرسخت پیامبر اسلام.



وقتی که آب سر بالا رفت...

سیدامیر سادات موسوی

تصویرگر: الهام محبوب

«چگونه آب را بالا بکشیم؟» این سؤالی بود که اهالی تمدن‌های قدیمی در مصر و بین‌النهرین، هر روز از خودشان می‌پرسیدند. آنها برای زندگی به آب احتیاج داشتند، و باید آب را از درون چاه‌ها بالا می‌کشیدند. گاهی اوقات هم آب مورد نیاز آنها از طریق رودخانه‌هایی تأمین می‌شد که در ارتفاع پایین‌تری نسبت به مناطق مسکونی قرار داشتند.

شاید با خودتان بگویید اینکه کاری ندارد. یک نفر را می‌فرستیم سر رودخانه تا با سطل آب بیاورد. یا اینکه سطلی را داخل چاه می‌اندازیم و با طناب آب را بالا می‌کشیم! بله. این یک راه حل است، اما وقتی نیاز به سرعت بالاتری داشته باشیم، دیگر این کارها جوابگو نیست. اینجا است که آدم‌ها به دنبال روش‌های خلاقانه‌ای رفتند که با صرف انرژی کم‌تری بتوانند نیازشان را برطرف کنند.

جَزری

دانشمندان دوره اسلامی تلاش کردند که با اختراع بعضی ابزارهای جدید، به نیازهای روزگارشان پاسخ بگویند. یکی از این مخترعان بزرگ، «جَزری» نام دارد. جزری کتاب معروفی در زمینه ماشین‌ها و وسایل مکانیکی نوشت و در آن پنجاه دستگاه دست‌ساز خودش را توضیح داد. او در بخشی از کتابش به روش‌هایی برای رساندن آب به ارتفاع بالاتر هم اشاره کرده و چند دستگاه را برای این کار معرفی کرده است.

شادوف

یکی از ابزارهای پرمصرف در میان مصریان باستان، «شادوف» بود. همان‌طور که می‌بینید شادوف در واقع یک اهرم است که به یک سر آن وزنه سنگینی متصل شده است. وقتی سطل را وارد آب کردیم، نیروی وزنه کمک می‌کند تا سطل پر از آب، به راحتی بالا بیاید.



یکی از دستگاه‌های طراحی شده توسط جزی

نیروی این دستگاه به وسیله حرکت یک حیوان چهارپا تأمین می‌شود. با حرکت حیوان، اولین چرخ دنده شروع به چرخش می‌کند.

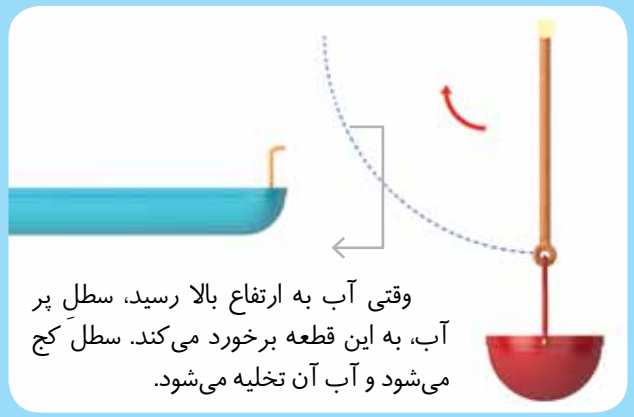
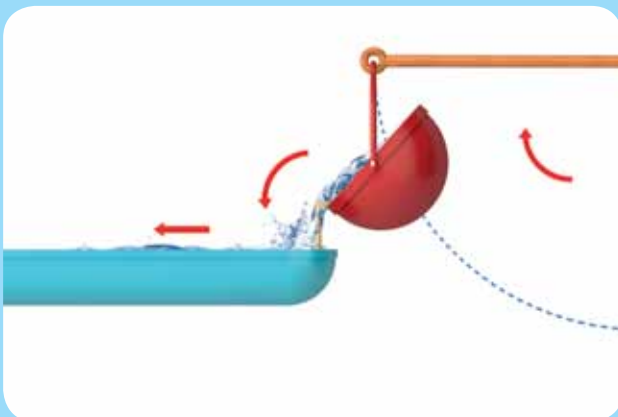
این دو چرخ دنده عمود بر هم، به صورتی قرار گرفته‌اند که چرخش میله عمودی، تبدیل به چرخش میله افقی شود.

به این چرخ دنده، «چرخ دنده ناقص» می‌گویند. همان‌طور که در شکل می‌بینید، دندانه‌های این چرخ دنده به صورتی است که فقط در بخش محدودی از چرخش خود، با چرخ دنده بعدی درگیر می‌شود.



این چرخ دنده وظیفه دارد که میله متصل به سطل آب را بالا بیاورد. پس از بالا آمدن سطل آب، و تخلیه شدن آب آن در ارتفاع بالاتر، این چرخ دنده رها می‌شود و سطل دوباره در آب می‌افتد.

روش تخلیه آب



وقتی آب به ارتفاع بالا رسید، سطل پر آب، به این قطعه برخورد می‌کند. سطل کج می‌شود و آب آن تخلیه می‌شود.



زهرة کریمی

قشم

مروارید دریای پارس

در دل آب‌های نیلگون خلیج همیشه فارس، جزیره‌ای به شکل دلفین سر از آب بیرون آورده است که مساحتی در حدود ۱۴۱۹ کیلومتر مربع دارد و نه تنها بزرگ‌ترین جزیره ایران و خلیج فارس است بلکه از ۲۳ کشور جهان هم وسیع‌تر است. تنگه مهم هرمز در شرق آن واقع شده و جزو استان هرمزگان است. قشم در فرهنگ دهخدا به معنای آبراهه آمده است. **کاوان** یا **بنی کاوان** و **لافت** از نام‌های دیگر آن در گذشته بوده است، اما از زمان صفویه به بعد به آن قشم و به زبان محلی به آن کشم می‌گویند. از هزاران سال قبل جزو ایران بوده و از پایگاه‌های مهم دریایی، نظامی و بازرگانی ایرانیان باستان بوده است.

آب و هوایش گرم و مرطوب است. مردمانش به زبان پارسی صحبت می‌کنند و شغل بیشتر مردم جزیره ماهی‌گیری و لنج‌سازی است. از آیین‌های سنتی و زیبای این دیار نوروز صیاد است؛ یعنی روز اول مرداد هر سال همه ماهی‌ها آزادند و صیدی در این روز صورت نمی‌گیرد. از صنایع دستی متداول که حاصل دست‌ان هنرمند دختران و زنان است می‌توان به بافت‌نوارهای تزئینی لباس (شک‌بافی)، سوزن دوزی، حصیر و سبد بافی و تولید انواع زیورآلات از بقایای آبریان اشاره کرد.

جاذبه‌های
تاریخی
و طبیعی قشم

قلعه پرتغالی



قلعه‌ای است که با سنگ‌های مرجانی و ملات گچ و ساروج به شیوه قلعه‌های دوران ساسانیان ساخته شده، درون قلعه اتاق‌ها، انبارها و چاه‌هایی وجود داشته که هنوز آثاری از آن باقی مانده است.

جنگل حرا



جنگلی با وسعت حدود ۲۰۰۰ هکتار که ارتفاع درختان آن به سه تا شش متر می‌رسد هنگام بالا آمدن آب دریا (مد) درختان به زیر آب می‌روند و بخش شیرین آب دریا را جذب و نمک را دفع می‌کنند که در واقع یک تصفیه کننده طبیعی آب هستند و محلی امن برای پرندگان مناطق گرمسیری. حرا نوعی گیاه از تیره شاه‌پسند و از نوع گیاهان مانگوراست که توان رشد در آب‌های شور را دارند. البته حرا نام محله زیست این گیاهان است.

غار نمکدان



بزرگ‌ترین غار نمکی جهان است. سقف غار با قندیل‌های نمک در اشکال مختلف پوشیده شده است. تنفس کردن در این غار برای بیماران آسمی خاصیت درمانی دارد.



موزه ژئوپارک



از کامل‌ترین موزه‌های حیات وحش ایران و خاورمیانه است که ۳۰۰۰ نمونه جانوری از پرندگان، پستانداران، خزندگان ... در آن نگهداری می‌شود؛ مانند بزرگ‌ترین پرنده دنیا (پلیکان خاکستری) کوچک‌ترین پرنده دنیا، بزرگترین نهنگ (گوژپشت ۱۵ متری) به علاوه جانوران خشکی زی و آبی که به صورت تاکسیدرمی شده به نمایش گذاشته شده‌اند.

دره ستاره‌ها



در قلب جزیره دره‌ای زیبا و بی‌نظیر وجود دارد که شامل مجموعه کوه‌هایی کم‌ارتفاع و تپه‌هایی است که در اثر فرسایش سنگ‌ها و ماسه‌ها به اشکال زیبا و متنوعی تبدیل شده‌اند. ساکنین جزیره بر این باورند ستاره‌ای از آسمان سقوط کرده و چنین پدیده‌های زیبایی به وجود آورده است.

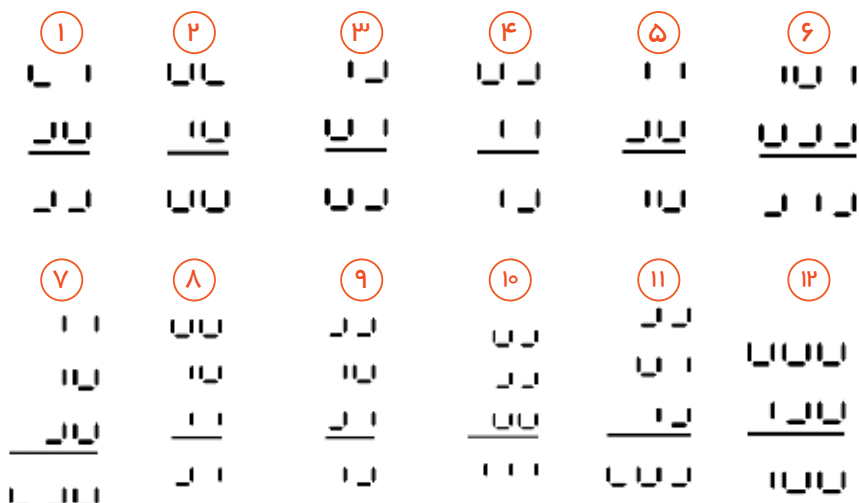
جزیره ناز



از دیگر مناطق دیدنی جزیره می‌توان به غار خربس، پارک کرو و کودیل‌ها، ساحل تخم‌گذاری لاک‌پشت‌های پوزه عقابی و انجیر معابد اشاره کرد.

در نزدیکی سواحل شرقی قشم و به فاصله یک کیلومتری از ساحل، جزیره کوچکی قرار دارد که در هنگام مد آب دریا باید با قایق به آنجا رفت و در هنگام جذر می‌شود با پای برهنه روی ماسه‌های مرطوب قدم زد و به آنجا رسید و از بلندترین نقطه آن به تنگه هرمز نگاه کرد.

عکس: حمیدرضاگردان



۱. در هر یک از جمع‌های زیر فقط چراغ‌های پایین اعداد روشن شده‌اند. همه اعداد را مشخص کنید.

۱

1234567890



۷ کیسه هم‌اندازه داریم. در هر یک تعدادی مهره وجود دارد. تعداد مهره‌های داخل هیچ دو کیسه‌ای برابر نیست. اگر تعداد مهره‌های داخل هر کیسه عددی فرد باشد، حداقل تعداد کل مهره‌ها چقدر است؟

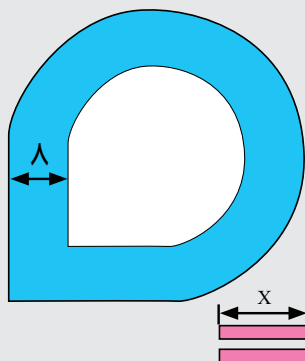
نرزش ذخیره

حمیدرضا زیارتی ●●●

کوروش به داریوش گفت: می‌خواهم از تو سؤالی بپرسم که پاسخ آن «بله» یا «نه» است. با این حال تو نمی‌توانی به این سؤال پاسخ درست بدهی، هرچند پاسخ درست را بدانی و هر آدم باهوش دیگری نیز می‌داند که تو نمی‌توانی به این سؤال پاسخ درست بدهی. داریوش کمی فکر کرد و گفت: «درست می‌گویی ولی فهمیدم چه سؤالی می‌خواهی بپرسی.»

آیا شما می‌توانید بگویید سؤال کوروش چه بوده است؟

۳



برای رفتن به ناحیه داخلی استخر فقط می‌توانیم از دو تکه چوب هم‌اندازه استفاده کنیم. حداقل طول چوب‌ها چند متر باید باشد؟

۸,۵ (۴) ۸ (۳) ۷,۵ (۲) ۴,۵ (۱)

۵

در وسط یک دریاچه جزیره کوچکی قرار دارد و یک درخت بزرگ در آن جزیره قرار دارد. دریاچه پر از تمساح‌های خطرناک است. اگر فقط یک درخت کنار دریاچه باشد به کمک طناب‌های بسیار بلند چگونه می‌توان به جزیره رفت؟

۴

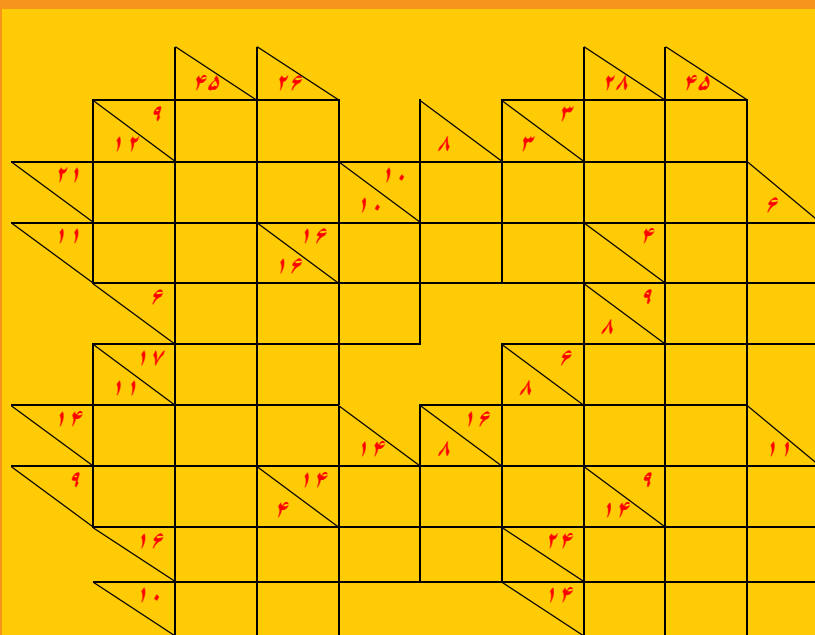


مهر ۱۳۹۳
۳۴
پوچوان
رشد

کاکورو

توضیح کاکورو

کاکورو یک بازی منطقی عددی ژاپنی است که در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده است. کاکورو را به شکل کنونی و به طور فراگیر سال ۲۰۰۵ توسط روزنامه انگلیسی گاردین منتشر کرد. این بازی بسیار شبیه سودوکو است، با این تفاوت که شکل جدول آن می‌تواند به هر صورت تغییر کند و همچنین از جمع اعداد نیز در آن استفاده شده است.

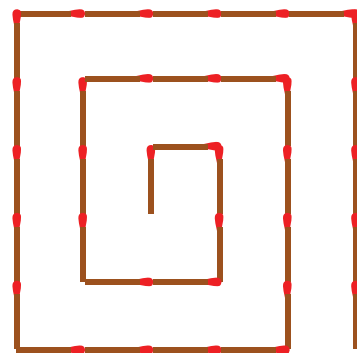


نحوه حل جدول

هر جدول کاکورو چند سطر و ستون دارد و می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در سمت چپ هر سطر یا بالای هر ستون یک عدد نوشته شده که مجموع اعداد آن سطر یا ستون را نشان می‌دهد. برای حل جدول باید از بین اعداد ۱ تا ۹، اعداد مناسب را برای هر سطر یا ستون طوری انتخاب کنید که مجموع اعداد هر سطر یا ستون با عدد نشان داده شده در ابتدای آن یکسان باشد. دقت کنید که اعداد نوشته در هر سطر یا ستون نباید تکراری باشند.

۶

همان‌طور که در شکل می‌بینید با تعدادی چوب‌کبریت یک مسیر مارپیچ ساخته‌ایم که در جهت ساعتگرد به دور خود می‌پیچد. برای اینکه جهت مارپیچ را از ساعتگرد به پادساعتگرد (خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت) تغییر دهیم، حداقل جای چند چوب‌کبریت را باید عوض کنیم؟



۷

سه نفر می‌خواهند سه کیک را به طور مساوی بین خود تقسیم کنند. شکل زیر قطر کیک‌ها را نشان می‌دهد. کدام تکه تمام سهم یکی از آنها می‌تواند باشد؟

۳

$\frac{1}{4}$

۴

$\frac{2}{9}$

$\frac{2}{3}$

۵

$\frac{3}{5}$

المپیک آسیایی

مهدی زارعی

هر چهار سال یک بار و در فاصله زمانی بین دو دوره از بازی‌های المپیک، رقابت‌هایی در قاره آسیا برگزار می‌شود که حتماً در روزهای گذشته درباره این رقابت‌ها شنیده‌اید. بله، «بازی‌های آسیایی»، مسابقاتی که دقیقاً به سبک بازی‌های المپیک و در رشته‌های مختلف ورزشی انجام می‌شود اما فقط کشورهای حق دارند در این بازی‌ها شرکت کنند که در قاره آسیا حضور دارند.

شهر میزبان بازی‌ها

می‌دانید که بازی‌های سال ۲۰۱۴ در «اینچئون» کره جنوبی برگزار شد. چهار سال پیش هم بازی‌ها در «گوانگجو» چین برگزار شد. این قانون بازی‌های المپیک و آسیایی است که رقابت‌ها تنها در یک شهر کشور میزبان برگزار می‌شود؛ زیرا هدف بازی‌ها این است که ورزشکاران کشورهای مختلف یکدیگر را از نزدیک ببینند و از شرایط ورزش در کشورهای مختلف آگاه شوند. به همین دلیل در هر دوره، هر کشور می‌تواند فقط نام یک شهر خود را برای میزبانی بازی‌ها به مسئولان بازی‌های آسیایی اعلام کند تا سرانجام در بین شهرهای کاندیدا، یک شهر با رأی‌گیری اعضا، انتخاب شود.

چرا بازی‌ها؟!

فکر می‌کنید چرا به این رقابت‌ها بازی‌های آسیایی می‌گویند و عبارت «مسابقات آسیایی» را به کار نمی‌برند؟ پاسخ ساده است! زیرا هدف از برگزاری این مسابقات و جمع شدن ورزشکاران سراسر قاره آسیا در محل برگزاری بازی‌ها، دوستی بیشتر بین این ورزشکاران و مردم کشورهای مختلف آسیایی است. عبارت بازی‌ها نشان دهنده این است که دوستی بین تیم‌ها و ورزشکاران، اهمیت بیشتری نسبت به نتیجه رقابت‌های ورزشی دارد.

زمان برگزاری بازی‌ها

بازی‌ها طی دو هفته برگزار می‌شود. روز اول، «مراسم افتتاحیه» برگزار شده، مشعل بازی‌ها روشن می‌شود. در روز پایانی نیز «مراسم اختتامیه» انجام شده، مشعل بازی‌ها خاموش و پرچم بازی‌ها به شهردار میزبان آینده تحویل داده می‌شود. البته با توجه به اینکه برگزاری مراحل مختلف رقابت‌هایی چون فوتبال، زمان زیادی لازم دارد، اولین بازی‌های تیم‌ها قبل از مراسم رسمی افتتاحیه برگزار می‌شود.

اهمیت کم ورزش‌های تیمی

به نظر شما مهم‌ترین رقابت در این بازی‌ها کدام رشته ورزشی است؟ شاید به فوتبال یا والیبال فکر کنید. اما نه! هرگاه ورزشکار یا تیمی در بازی‌ها قهرمان شود، تنها یک مدال طلا به مدال‌های کشور خود اضافه می‌کند. به این ترتیب اگر فوتبال یک کشور قهرمان شود، با وجود آن که به تمام ۲۳ بازیکن تیم مدال طلا داده می‌شود، اما در جدول بازی‌ها فقط یک طلا محسوب می‌شود. با این وصف به صرفه است که ورزشکاران در رشته‌های مادر بدرخشند؛ زیرا هر ورزشکار دوومیدانی، شنا و ژیمناستیک می‌تواند به تنهایی در چند رقابت شرکت کند. رشته‌هایی چون قایقرانی، تیراندازی و دوچرخه سواری نیز همین شرایط را دارند. برای مثال در دوره پیش «اللهه احمدی» در تیراندازی دو مدال نقره و یک برنز برای کشورمان به ارمغان آورد.

THE ATHLETES OF THE 16TH ASIAN GAMES

اهمیت جنس مدال

در بازی‌های آسیایی، تعداد مدال‌های کسب شده هیچ اهمیتی ندارد و آنچه در جدول مدال‌ها مهم است، جنس مدال است؛ مثلاً کشوری که یک مدال طلا به دست آورد، بالاتر از کشوری می‌ایستد که بیست مدال نقره به دست آورده، اما صاحب طلا نشده است!

تهران، اولین میزبان از غرب آسیا

شهر تهران در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) میزبان هفتمین دوره بازی‌ها شد. تا قبل از تهران، به ترتیب شهرهای دهلی‌نو (هندوستان)، مانیل (فیلیپین)، توکیو (ژاپن)، جاکارتا (اندونزی) و بانکوک (تایلند) میزبان بازی‌ها شده بودند که بانکوک دو بار پیاپی میزبان بازی‌ها شده بود. پس از تهران هم شهرهای بانکوک، دهلی‌نو، سئول (کره جنوبی)، پکن (چین)، هیروشیما (ژاپن)، بانکوک و بوسان (کره جنوبی) بازی‌ها را برگزار کردند تا اینکه در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶) دوحه (پایتخت قطر) دومین شهر از غرب آسیا بود که افتخار میزبانی بازی‌ها را به دست آورد.

بهترین عناوین ورزشکاران ایران

ورزشکاران کشورمان در اولین دوره بازی‌های آسیایی (۱۳۲۹ / ۱۹۵۱) در جدول مدال‌ها، به عنوان سوم آسیا دست یافته بودند. این عنوان با هشت طلا در وزنه برداری و یک طلا در دو و میدانی به دست آمده بود و تا قبل از بازی‌های آسیایی تهران، بهترین نتیجه ایران محسوب می‌شد. اما در تهران ورزشکاران کشورمان صاحب ۳۶ مدال طلا شدند و به مقام دوم آسیا دست یافتند. چهار سال قبل و در بازی‌های آسیایی گوانگجو نیز، نمایندگان ایران موفق به کسب ۲۰ مدال طلا شده و به رتبه چهارم آسیا دست یافتند. کسب این تعداد مدال در سی سال اخیر بی‌سابقه بود.

قدرتمندهای ورزشی آسیا

از اولین دوره بازی‌های آسیایی تا سال ۱۹۷۴ ورزشکاران ژاپنی همواره بیشترین مدال‌های طلا را از آن خود کرده، قهرمان بازی‌ها می‌شدند. اما از سال ۱۹۷۴ ورزشکاران چین نیز در بازی‌ها شرکت کردند. چینی‌ها در اولین حضور خود سوم شدند. چهار سال بعد دوم شدند و در سال ۱۹۸۲ ژاپن را جا گذاشته و قهرمان شدند. قهرمانی چینی‌ها تا به امروز ادامه داشته است. در حال حاضر کره جنوبی دومین قدرت آسیاست و ژاپن در جای سوم قرار دارد.





تسبیح هسته‌ای



وسایل لازم:



- هسته‌های خرما (شسته شده و تمیز)
- سمباده زبر و نرم
- متنه ریز
- نخ ابریشمی یا بند چرمی
- مهره‌های رنگی یا دانه‌های تسبیح

- نوشته سپیده فتحي
- فاطمه اسماعیلی روشن
- عکس: علی خوش جام

کمی به دوروبرتان نگاه کنید. چیزهای به ظاهر بی‌استفاده‌ای را می‌بینید که اگر به آنها بنگرید، با اندکی خلاقیت می‌توانند دوباره به کار آیند؛ برای مثال هسته خرما! فکر کنید با هسته‌های خرما چه چیزهایی می‌توان درست کرد؟ ما روشی پیدا کردیم که هسته‌های خرما بتوانند زینتی و کاربردی شوند. آن قدر ساده است که هر کدام از شما می‌توانید آن را به راحتی انجام دهید.



روش کار:

ابتدا روی هسته‌های خرما را یکی یکی سمباده زبر بکشید تا سطح‌شان صاف شود. سپس آنها را روی سمباده نرم بکشید تا لطیف و نرم شوند. وسط هسته‌ها را با متنه بسیار ریز سوراخ کنید. می‌توانید هسته‌ها را با اسپری رنگ کنید. هنگامی که می‌خواهید نخ را از سوراخ هسته‌ها رد کنید، از هسته‌های دیگر، مهره‌های رنگی یا دانه‌های تسبیح برای تزئین بین هسته‌های خرما استفاده کنید. گردن‌بند، دست‌بند و تسبیح چیزهایی هستند که با هسته خرما می‌توان درست کرد. شما چه ایده‌های جدیدی دارید؟ از امروز به اطرافتان جور دیگر نگاه کنید و از هر چیزی که می‌بینید برای ساختن آثارتان استفاده کنید.



پاسخ سرگرمی

۱

۳۸ جوان رشد

99	05
85	452
809	91

052	592	41	79	16
86	61	99	43	11
81	18	66	01	81
41	66	69	53	89
11	10	6	3	7
68	01	61	28	08
49	95	41	53	81
61	41	59	47	29
9	5	4	2	1

۳

۲

۴

۱. به من بگو که در این تصویر چه چیزی هست؟
 ۲. ... و به من بگو که این تصویر چیست؟
 ۳. ... و به من بگو که این تصویر چیست؟
 ۴. ... و به من بگو که این تصویر چیست؟



کیف‌های فومی

روش کار:



وسایل لازم:

فوم

نخ کاموایی

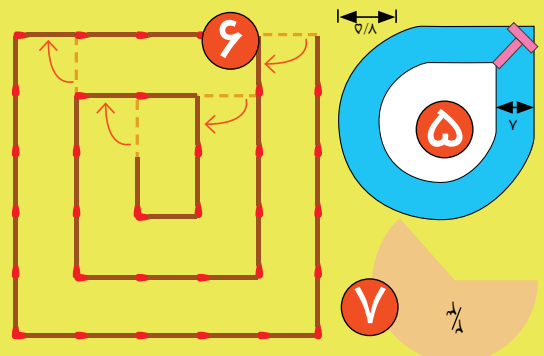
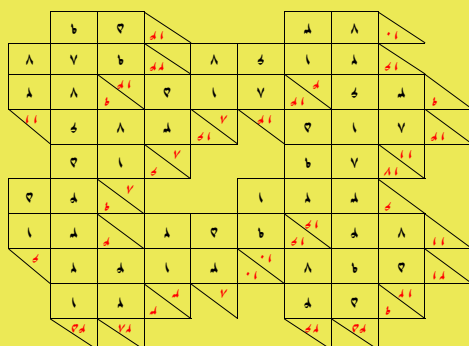
سوزن ضخیم

قیچی

چسب مایع

خط کش و خودکار

ابتدا با کمک خط کش و خودکار طرح اولیه کیف را خیلی کم رنگ روی فوم بکشید.
با قیچی آن را برش بزنید.
دور تا دور آن را مطابق شکل بدوزید.
از بافت حصیری و دکمه و ... برای تزئین روی کیف استفاده کنید
به مراحل تصویری کار توجه کنید.
از آثار تان عکس بگیرید و برای ما بفرستید.





اعظم اسلامی ●●●
عکس: اعظم لاریجانی ●●●

طرز تهیه

سوپ



- قارچ‌ها را می‌شوئیم و به صورت ورقه‌ای خرد می‌کنیم.
- کره را در قابلمه ریخته و آرد را با آن کمی تفت می‌دهیم و خوب هم می‌زنیم تا آرد گلوله نشود.
- عصاره مرغ را در دو لیوان آب حل می‌کنیم و کم کم به آرد اضافه می‌کنیم و مرتب هم می‌زنیم تا آرد خوب حل شود.
- صبر می‌کنیم تا ده دقیقه بجوشد.
- سپس قارچ خرد شده را اضافه می‌کنیم. سوپ را باید مرتب هم بزنیم تا آرد آن گلوله نشود.
- وقتی قارچ پخت و سوپ غلیظ شد، نمک، فلفل و آبلیمو را اضافه می‌کنیم.
- حالا سوپ را در ظرف می‌کشیم و با جعفری خرد شده تزئین می‌کنیم.

مواد لازم	مقدار	میزان
قارچ	۲۵۰	گرم
آرد	۲	قاشق غذاخوری
جعفری خرد شده	۲	قاشق غذاخوری
کره یا روغن	۲	قاشق غذاخوری
عصاره مرغ	۱	بسته
نمک، فلفل و آبلیمو	به میزان لازم	

